

پژوهشی در دیدگاهها و تکاپوهای سیاسی خواجه نصرالدین

عبدالله احرار *

دکتر مهدی فرهانی منفرد ** *

چکیده

خواجه نصرالدین عبدالله احرار (۸۰۶ - ۸۹۶ ق. / ۱۴۰۴ - ۱۴۹۰ م.) یکی از نخبگان تصوف در سده نهم ق. / پانزدهم م. قلمداد می شود که دیدگاهها و تکاپوهای سیاسی در خورد نگرشی داشت و نقشی چشمگیر در عرصه سیاسی این سده ایفا کرد. این مقاله در آغاز برای ارائه تصویری کلی از جواب مختلف زندگی احرار، در باره رویدادنگاری زندگی او با تلاشهای او در عرصه تصوف در پیوند با طریقت نقشبندی؛ جایگاه علمی و آثارش و نقش و اهمیت اقتصادی او سخن رانده است. سپس به بیان دیدگاههای سیاسی احرار و ابعاد تکاپوهای سیاسی او در دوران زمامداری ابو سعید و سلطان حسین میرزا بايقراکه از بازبین حکمرانان تیموری در شرق ایران بودند پرداخته است. ارائه نتیجهای مختصر از بحث و فهرست مآخذ استفاده شده، بخشهای پایانی این مقاله را تشکیل می دهد.

تمهید:

خواجه نصرالدین عبدالله شاشی (۸۰۶ - ۸۹۶ ق. / ۱۴۰۴ - ۱۴۹۱ م.) ملقب به احرار،

* نوشتار حاضر، خلاصه فصلی از پایان نامه دکتری نگارنده است که به اهدایی نصاب آفری دکتر عبدالحسین

نوابی، در دانشگاه تربیت مدرس انجام پذیرفته است.

** عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء

یکی از پرآوازه ترین و با نفوذترین صوفیان خراسان و ماوراءالنهر در سده نهم ق. / پانزدهم م. بوده است. زندگی و شخصیت او از دیدگاههای گوناگونی در خور بررسی است؛ اهمیت او به عنوان یکی از پیران طریقت نقشبندی؛ تکاپوهای علمی محدودی که بیشتر در چارچوب آثار برجای مانده از وی قابل بررسی است؛ اهمیت و جایگاه اقتصادی او به عنوان یکی از زمین داران بزرگ منطقه و تکاپوهای سیاسی او و پیوندهایش با حکومتگران معاصر او. آنچه از دیدگاه یک پژوهش تاریخی، اهمیت دارد، جایگاه اقتصادی و تکاپوهای سیاسی اوست، ولی نمی توان، بدون عبور از معبر مقدمه ای کوتاه در باره زندگی او بدین بحث پرداخت.

رویدادنگاری زندگی احرار

خواجه عبیدالله احرار در رمضان ۸۰۶ ق. / ۱۴۰۴ م. در قریه باغستان از توابع شاش (تاشکند) زاده شد.^۱ خاندان و خویشاوندان او "ارباب علم و عرفان"^۲ بودند. پدرش خواجه محمود شاشی، از مشایخ صوفیه بود و "والی ولایت طریقت"^۳ به شمار می رفت؛ با این حال او برای گذراندن زندگی کشاورزی می کرد. با آنکه پدر و مادر عبیدالله زنده بودند، پرورش او را پدر بزرگ و مادر بزرگش بر عهده گرفتند.^۴ او تحصیل خود را در تاشکند آغاز کرد^۵ و تا ۲۲ سالگی در این شهر زیست و سپس "به نیت تحصیل علم" به همراه دایی خود به سمرقند رفت.^۶ او در جایی بخارا را به عنوان مقصد این سفر ذکر کرده است. در سمرقند به خدمت مولانا حسام

۱- عبدالاول نیشابوری، "ملفوظات خواجه عبیدالله احرار" رساله منتشر نشده دکتری، سید عارف نوشاهی (دانشگاه

تهران، ۱۳۷۲خ)، ص ۱۹۳، غلام سرور لاهوری، خزینة الاصفیا (کانبور، نولکشور، بی تا)، ج ۱، ص ۵۸۵

۲- فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی، رشحات عین الحیات، به کوشش علی اصغر معینیان (تهران، بنیاد

نیکوکاری نوریانی، ۱۳۶۵خ)، ص ۳۶۶. ۳- لاهوری، خزینة الاصفیاء، ج ۱، ص ۵۸۳

۴- مولانا شیخ، "خوارق عادات احرار"، نسخه دستنوشته کتابخانه خدابخش، پتنه هند، شماره ۲۴۸۰، ص ۱۰

۵- عارف نوشاهی، "احرار"، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶ (تهران، ۱۳۷۳خ)، ص ۶۵۲.

۶- فخرالدین علی، رشحات، ص ۴۰۴.

الدین رسید و حجره ای در مدرسه مولانا مبارک شاه برایش مقرر شد. شاید به خاطر دشواری تحصیل، عیدالله بارها بیمار شد و سرانجام حصبه ای سخت گرفت و گفت: "مرا حالتی است که تحصیل نمی توانم کرد و شما نمی گذارید. اگر زیاد مبالغه نمایید و هم است که من بعد هلاک شوم^۱". با این مقدمات طبیعی است که الگاریبی استعدادی را دلیل ترک تحصیل وی بداند^۲ و راجرز با مبالغه در این باره بنویسد که آثارش نشان می دهد که او تحصیل نکرده و حتی دو سطر عربی را نیز به خوبی نیاموخته بود^۳. حتی فخرالدین علی می پذیرد که احرار به سبب "غلبه علوم باطنی" از "علوم ظاهری" روی گردانده بود^۴. به رغم همه این دلایل، بررسی آثار برجای مانده از احرار نشان می دهد که او با زبان عربی آشنایی داشت؛ از تفسیر قرآن، کتب حدیث و متون عرفانی، تا اندازه ای آگاه بود و زبده ترین آثار عرفانی سرآمدان روزگار خویش را مطالعه کرده بود و اگر چه نه چندان فصیح، به زبان فارسی می نوشت.

چنین به نظر می رسد که مبالغه معاصران و شاگردان احرار در باره علم گریزی او، بیشتر بدین مقصود صورت گرفته است که تواناییهای علمی احرار - که چندان نیز ممتاز و برجسته نبود - در زمره کرامات او دانسته شود. در اشاره مختصری که به آثار احرار، در ادامه همین نوشتار خواهد شد، این نکته آشکار می شود که او در مقام یکی از مشایخ صوفی عصر خود، از علم و فضل بی بهره نبوده است.

عیدالله احرار، پس از دو سال سرگردانی در ماوراءالنهر به هرات رفت و پنج سال در آن شهر زیست^۵. زندگی در هرات به دلایلی برای او ناخوشایند بود و بر دیدگاههایش در باره هراتیان

۱- محمد قاضی سمرقندی، "سلسلة العارفين و تذكرة الصديقين"، نسخه دستنوشته کتابخانه گنج بخش اسلام آباد شماره ۵۹۰۱، ص ۲۵۲.

2- H.Algar. "Ahrar", EI2, Supplement, Fasc. 1-2, (Leiden, 1980), P.50.

3- J.M.Rojers, "Ahrar", Iranica, Vol.1 . Fasc.1 (London, m.d.) p.667.

۴- فخرالدین علی، رشحات، ص ۴۰۴.

۵- احرار در "ملفوظات" بارها به اقامت پنج ساله خود در هرات اشاره کرده است (نک: ص ۵۷، ۸۷، ۸۸ و ۲۵۵)؛ در

تأثیر نهاد. او خود در عبارتی که دالّ بر مسلط نبودن او بر زبان فارسی است می‌گوید: "پنج سال در هری باشیدیم، هیچ ندانستیم که چرا باشیدیم"^۱

یکی از دلایل این ناخوشایندی، تنگدستی بسیار او در این دوره از زندگی بود. دستار وی چنان فرسوده بود که آن را به عنوان دستمزد به آشپزی بخشید تا گدایی را طعام بخشد؛ اسبی و مرکبی نداشت؛ در سراسر سال قبایی پاره می‌پوشید که پنبه‌هایش بیرون می‌زد؛ در یک سال یک قبا، در سه سال یک پای افزار و موزه داشت و خدمت مردم می‌کرد. در این دوران، او را بر فلسی قدرت نبود.^۲

عبیدالله در دوران اقامت در هرات نظرگاه دیگری نیز یافت. او شاهد بود که برخی از مشایخ هرات، برای گذراندن زندگی، به طمع عنایت و تفقد حکام و امیران، ناگزیر از رعایت آنان بودند. برای پرهیز از همین ناگزیری، هنگامی که بعد از هفت سال سرگردانی در "شهرهای مردم"^۳ در ۲۹ سالگی (سال ۸۳۵ / ۱۴۳۱ - ۱۴۳۲) به زادگاه خود بازگشت، به کشاورزی که پیشه پدریش بود پرداخت.^۴ دلیل دیگر روی آوردن احرار بدین پیشه، سنت ویژه طریقت خواجگان بود؛ چرا که در این طریقت بسیاری از شیوخ و سالکان به داشتن پیشه و حرفه آوازه داشتند.^۵ به تصریح او "معتقد ما این است که مردم طریقه خود را در کسب و زراعت پنهان کنند"^۶. احرار، بیرون آمدنش از هرات را پنج سال پیش از شیوع طاعون در این شهر دانسته و این نکته تا اندازه‌ای با تاریخ دقیق عزیمت وی از هرات ناهمخوان است^۷، مگر آنکه این سخن را، خبر بروز طاعون

^۱ "سلسله العارفین" یک بار این مدت چهار سال ذکر شده است: تافی سمرقندی، "سلسله العارفین"، ص ۲۷۱.

۱- نیشابوری، "ملفوظات احرار"، ص ۳۵۵. ۲- فخرالدین علی، رشحات، ص ۳۸۹ - ۴۰۰.

۳- نیشابوری، "ملفوظات احرار"، ص ۲۴۸. ۴- فخرالدین علی، رشحات، ص ۴۰۴ و ۴۱۶.

۵- نک: عبدالحسین زرین کوب، دنباله جستجو در تصوف ایران (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹ خ)، ص ۲۰۷ - ۲۰۸.

۶- ملا محمد امین کرکی، "ملفوظات خواجه عبیدالله احرار"، نسخه دستنویسه فارسی کتابخانه محمد شفیع لاهوری، شماره ۳۱۷/۱۵، ص ۲۴۸.

۷- هرات دوبار گرفتار بلای طاعون شد. یکی در ۸۲۸ / ۱۴۲۸ و دیگر در ۸۶۶ / ۱۴۶۱؛ نک: غیاث الدین بن هماد

دیگری تلقی کنیم که در منابع تاریخی از آن یاد نشده است. نوشاهی در باره تاریخ خروج احرار از هرات اشتباه کرده است.^۱

در همین روزگاران، احرار با طریقت نقشبندیه پیوند یافته بود. چه در دوران اقامت در ماوراءالنهر، چه در زمان اقامت در هرات و چه پس از آن، او به خدمت شیوخ نامدار این طریقت رسید. نوشاهی دیدار احرار با مشایخی چون خواجه بهاءالدین عمر، خواجه سعدالدین کاشغری و سید قاسم انوار تبریزی را به بعد از خروج او از هرات مربوط می‌داند^۲، در صورتی که به تصریح مکرر منابع، او در هرات با خواجه بهاءالدین عمر نشست و برخاست داشت؛ مصاحبت خواجه سعدالدین کاشغری را دریافته بود^۳ و بسیار به ملازمت سید قاسم انوار تبریزی می‌رسید^۴. با آنکه حسام الدین پارسا می‌خواست او را به حلقه مریدان خود درآورد^۵، احرار خود مریدی سید قاسم تبریزی را جو یا بود، ولی چون دید که مریدان او مرتکب منکرات می‌شوند، از آن عزم چشم پوشید^۶. به نوشته لاهوری، بعد از این احوال احرار به خدمت خواجه یعقوب چرخچی رسید و "دست ارادت و بیعت به دامان وی زد و چند سال به خدمت با عظمت وی حاضر مانده، تکمیل یافت"^۷. با درگذشت سعدالدین کاشغری در ۱۴۵۶/۸۶۰، احرار قطب ارشاد طریقت نقشبندیه شد. هرچند دولتشاه سمرقندی، نورالدین عبدالرحمان جامی را "خلف الصدق و جانشین مسند" او

الدین حسینی خواند میر، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر (تهران، خیام، ۱۳۶۲ خ)، ج ۴، ص ۱۲-۱۳؛ معین الدین زمجی اسفزاری، روضات الجنات فی تاریخ مدینة الہرات، به کوشش محمد کاظم امام (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ خ)، ج ۲، ص ۹۲-۹۴؛ فصیح خوافی، مجمل فصیحی، به کوشش محمود فرخ (مشهد، ۱۳۳۹ خ)، ج ۲، ص ۲۷۱.

۱- نوشاهی، احرار، ص ۴۵۲. ۲- همان جا.

۳- قاضی سمرقندی، "سلسله العارفین"، ص ۲۷۸-۲۷۹.

۴- فخرالدین علی، رشحات، ص ۴۰۳-۴۰۴. ۵- قاضی سمرقندی، "سلسله العارفین"، ص ۲۷۰.

۶- مولانا شیخ، "خوارق عادات احرار"، ص ۱۲۶؛ فخرالدین علی، رشحات، ص ۴۱۷-۴۲۰.

۷- لاهوری، خزینة الاصفیاء، ج ۱، ص ۵۸۳.

دانسته^۱، ولی جامی خود از احرار به عنوان جانشین سعدالدین و "واسطه انتظام سلسله شریفه" نام برده است^۲. از این پس کار احرار، تبلیغ و ترویج طریقت، دستگیری و ارشاد طالبان و مریدان و پرورش شاگردان بود. بیشتر بزرگان عصر، اعم از سیاست مردانی چون ابوسعید میرزا تیموری، سلطان حسین میرزا بایقرا و امیر نظام الدین علیشیر نوایی؛ و فرهنگ مردانی چون عبدالرحمن جامی، ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری و پسرش فخرالدین علی به او ارادت می‌ورزیدند. دیگرانی هم مانند محمد قاضی سمرقندی و محمد زاهد و خشی، رسماً از طریق او به طریقت خواجهگان پیوستند و شاخه "احراریه" این طریقت را گسترش دادند^۳. آوازه احرار در جهان آن روزگار به اندازه ای بود که عمادالدین محمود گاوآن، در نامه ای از او خواست که به هند سفر کند و به هدایت و ارشاد مردم آن سامان پردازد^۴.

از زمان بازگشت عبیدالله احرار به تاشکند در ۸۳۵ / ۱۴۳۱-۱۴۳۲ تا حدود دوده بعد که ابو سعید میرزا در سمرقند به قدرت رسید و او را با خود بدان شهر برد، دورانی است که منابع در باره آن سخنی نرانده اند. تلاشها و تکاپوهای احرار در این دو دهه که باید در سنین میان سی تا پنجاه سالگی بوده باشد، به طور طبیعی باید به تلاش در دو عرصه اختصاص یافته باشد؛ از سویی این دوران را باید سالهای پیشرفت احرار در طریقت نقشبندی و نایل شدن او به سطح یکی از

۱- دولت‌شاه سمرقندی، تذکره الشعراء، به کوشش محمد عباسی (تهران، کتابخانه بارانی، ۱۳۳۷ خ)، ص ۵۴۷.

۲- عبدالرحمان جامی، نفحات الانس من حضرات القدس، به کوشش محمود عابدی (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰ خ)، ص ۴۱۰.

۳- فخرالدین علی، رشحات، ص ۵۹۴-۵۹۶؛ محمد هاشم کشمی، "منهات القدس من حدائق الانس"، نسخه دستنویسته فارسی کتابخانه گنج بخش اسلام آباد، ش. ۱۰۴۷، ص ۹۶-۹۷؛ غیر از این کتاب در باره شاگردان احرار، آثار دیگری نیز نگاشته شده است؛ برای نمونه نک: "سرگذشت شاگردان خواجه احرار"، نسخه دستنویسته فارسی کتابخانه بنیاد خاورشناسی فرهنگستان علوم تاشکند، ش ۶۲۳۹۰، بخش ششم.

۴- صدر جهان عمادالدین محمود گاوآن، ریاض الانشاء، به کوشش چاندین حسین و دکتر غلام یزدانی (حیدرآباد دکن، دارالطبع سرکار عالی، ۱۹۴۸ م)، ص ۲۶-۲۷.

شیوخ پرآوازه و پرطرفدار این طریقت نامید، هرچند هنوز سعدالدین کاشغری زنده بود و احرار در حلقه مریدان وی قرار داشت. از دیگر سو، در این سالها باید تکاپوهای اقتصادی احرار به بار نشسته و او به سطح یکی از زمین داران و صاحبان ثروت و مکتب در منطقه رسیده باشد.

احرار، آثاری نیز از خود به یادگار نهاد. برای نمونه باید به این کارها اشاره کرد: ۱) فقرات که کتابی است در بیان عقاید اهل سنت و آموزشهای خواجهان نقشبندی، به ویژه اذکار و عبادات آنها که باید بعد از سال ۸۹۰ / ۱۴۸۵ نوشته شده باشد. در این اثر چند مکتوب به حکومتگران عصر دیده می شود^۱؛ ۲) والدیه، که فخرالدین علی آن را در طریقت خواجهان "به غایت نافع"^۲ می داند؛ ۳) حورائیه، که شرحی است مختصر بر یک رباعی معروف، منسوب به ابوسعید ابوالخیر که بیش از دوازده رساله مستقل در شرح آن نگاشته آمده است^۳؛ ۴) نامه ها و رقعات: چند مجموعه از این نامه ها تدوین شده است؛ از آن جمله مجموعه‌ای شامل ۱۳۴ نامه به امیر علیشیر نوایی که نوایی خود آن را تدوین کرده است و در کتابخانه آکادمی علوم ازبکستان در تاشکند نگهداری می شود^۴ و مجموعه دیگری از رقعات احرار، شامل ۱۴ نامه به سلطان ابوسعید در گنجینه اسعد افندی در دانشگاه سلیمانیه استانبول وجود دارد^۵؛ ۵) چند مجموعه نیز با عنوان "ملفوظات" از احرار برجای مانده که تقریرات یا امالی او به شاگردان خویش است. کسانی چون خواجه عبدالاول نیشابوری و محمد امین کرکی این ملفوظات را گرد آورده اند. نفیسی رساله‌ای به نام تحفة الاحرار را به او نسبت می دهد^۶ که در فهرست آثار او جای ندارد و اثری است از جامی به نظم. او همچنین اثر دیگری به نام "رساله کلیات" را به احرار منسوب می دارد که از آن

۱- عبیدالله احرار، "فقرات"، نسخه دستنوشته فارسی موزه ملی پاکستان، کراچی، ش (۱۰۸ - ۱۹۷۴). (N.M.)

۲- فخرالدین علی، رشحات، ص ۳۸۹.

۳- نک: محمد بن منوره، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، به انضمام رساله حورائیه. تهران، بی نا، ۱۳۱۳ خ.

۴- همان جا

۵- نوشاهی، "احرار"، ص ۶۵۴

۶- سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی (تهران، فروغی، ۱۳۶۳ خ)، ج ۱، ص ۲۶۴.

اطلاعی در دست نیست^۱. چنانکه پیشتر گفته آمد، این آثار نشان می دهد که احرار با آموزشهای معمول عصر خود بیگانه نبوده است. اگر چه اهمیت احرار، به هیچ رو، در گرو آثار او نیست، ولی این آثار می تواند نشان دهد که به رغم نظر متأخران، احرار بی استعداد و دانش گریز نبوده است.

تکاپوهای اقتصادی احرار

یکی از مهمترین و بحث انگیزترین جنبه های زندگی احرار، تکاپوها و جایگاه اقتصادی اوست. از آن رو که گمان می رود این تکاپوها بر نفوذ و قدرت سیاسی احرار افزوده است، باید به کوتاهی مورد بررسی قرار گیرد. او در ولایاتی چون قرشی، تاشکند، سمرقند، بخارا، نواحی اندجان و اسفیجاب مزارع فراوانی داشت که از تعداد دقیق و وسعت این کشتگاهها و املاک آگاهی چندانی در دست نیست. به گزارش فخرالدین علی، تنها در یکی از این زمینها، ۳۰۰۰ جفت ملک مزروع وجود داشته و برای مرمت و لایروبی نهرهای آبیاری، سالیانه از هر جفت زمین یک مرد و در مجموع ۳۰۰۰ مرد به کار گرفته می شده است. فخرالدین علی کشتگاهها، مستغلات، گله ها و دیگر دارائیهای منقول و غیر منقول احرار را بیرون از حد شمار می داند^۲. این صوفی نامدار، بازرگانی جاده ای و کاروانی راه مرو- بخارا- سمرقند را به طور کامل در اختیار داشت^۳. عواید جنسی مزارع احرار، سالانه ۸۰۰۰۰ من غله به سنگ سمرقند بود. او بر املاک خود کاملاً نظارت داشت، بدان سرکشی می کرد^۴، ضابطان کارآمدی را بر آن املاک می گمارد و معتقد بود که: "دزد با کفایت به از راست بی کفایت است که هم برای خود کفایت می کند و هم برای ما"^۵. چخویج اسنادی را ارائه کرده است که به موجب آن مزارع، روستاها، مساجد،

۱- همان جا

۲- فخرالدین علی، رشحات، ص ۴۰۴ - ۴۰۵.

۳- ایلیا پاولویچ پتروشفسکی، اسلام در ایران: از هجرت تا پایان قرن نهم هجری، ترجمه کریم کشاورز (تهران، پیام،

۱۳۶۲ خ)، ص ۳۶۹.

۴- مولانا شیخ، خوارق عادات احرار، ص ۴۷ - ۴۸.

۵- همان، ص ۳۵ - ۳۶.

حمامها، بازارها، دكانها و املاك فراوانی در مناطق گوناگون برای احرار وقف شده، به او فروخته شده و یا به او بخشیده شده بود^۱. بر این همه باید نذورات، صدقات، هدایای مریدان و معتقدان، بخششهای حاکمان و امیران و درآمدهای تجاری او را افزود.

ثروت بی حد و شمار احرار، او را از جایگاه یک صوفی بی پیرایه و ساده زیست خارج نکرد. او اسراف و تجمل را روا نمی داشت و بیشتر اموالش در راه انجام کارهای خیر و دستگیری از نیازمندان صرف می شد^۲. او حتی با فرستادن مبالغی کلان به خزانه حکومت، زمامداران را از گرفتن مالیاتهای سنگین از مسلمانان کم بضاعت باز می داشت. یک بار برای آنکه سلطان احمد میرزا مالیاتی موسوم به ده یازده را از مردم نستاند^۳، مبلغ ۱۰/۰۰۰ تنگه سفید به خزانه او فرستاد^۴ و باری دیگر ۵۰/۰۰۰ تا ۶۰/۰۰۰ دینار از دارایی خود را به "سلاطین قزاق" داد تا از تاخت و تاز آنان به تاشکند جلوگیری کند و اموال و عیال مسلمین در معرض خطر قرار نگیرد^۵. وقتی ازبکان به تاشکند تاختند و برخی از مسلمانان را به اسارت گرفتند، احرار به تاشکند رفت و دستور داد تا در برابر آزادی هراسیر، هزار جامه کرباس به ازبکان داده شود^۶. او روستاها و باغهای زیادی را برای سکونت زیردستان وقف کرد^۷ و در وصیت خود به مولانا شیخ مبالغ

۱- چخویچ (O.D.Chekhovich)، (اسناد قرنهای پانزدهم و شانزدهم سمرقند، مسکو، ۱۹۷۴ م.) اصل عنوان به زبان روسی است و در آن متن فارسی و ترجمه روسی اسناد آمده است.

۲- قاضی سمرقندی، 'سلسله العارفین'، ص ۱۷۲؛ فخرالدین علی، رشحات، ص ۴۰۵.

۳- محمد امین ریاحی طی مقاله ای این اصطلاح و اصطلاح ده دوازده را از متون کهن مانند مفتاح المعاملات محمد ایوب طبری، بستان العارفین شمس الدین عمر سمرقندی، قابوسنامه عنصرالمعالی و جوامع الحکایات عوفی استخراج کرده است. به نظر او در طول قرنها، سود معمولی و احتمالاً شرعی، ده یازده یا ده درصد بوده است، نک: محمد امین ریاحی، 'حساب سود و زیان در ادب فارسی'، نامه شهیدی، به کوشش علی اصغر محمدخانی (تهران، ۱۳۷۴ خ)، ص ۳۴۴ - ۳۴۴.

۴- مولانا شیخ، 'خوارق عادات احرار'، ص ۱۲.

۵- همان، ص ۲۵.

۶- همان، ص ۶۰-۶۱.

۷- نیشاوری، 'ملفوظات احرار'، ص ۱۸۲.

بسیاری را برای ساخت و مرمت بناهایی چون مدرسه و مسجد تعیین کرد^۱. زمانی هم به یکی از دانشمندان در روستایی آب و زمین بخشید تا زراعت کند و تمامی آن را در راه تأمین معاش خود و آموختن دانش صرف کند^۲. با این اقدامات، ثروت احرار از حرمت و عظمت او به عنوان یک صوفی بزرگ کم نمی کرد و بر نفوذ او افزوده می شد.

دیدگاهها و تکاپوهای سیاسی احرار:

دوران زندگانی احرار مقارن است با حکومت جانشینان تیمور در ایران. تیمور در ۸۰۷ / ۱۴۰۵ یعنی یک سال بعد از تولد احرار درگذشت و میراثی عظیم برجای نهاد. بخش مادی این میراث، سرزمینی وسیع بود که باید توسط جانشینانش اداره می شد و بخش معنوی آن هم منش و کردار او به عنوان بی گذشت و خونریز بود که به عنوان الگویی پیش روی جانشینان او قرار داشت. شاهرخ (مکه: ۸۰۰-۸۵۰ / ۱۴۰۴-۱۴۴۷) جانشین تیمور در خراسان و ماوراءالنهر بود. او هرات را تختگاه خود قرار داد و هنگام مرگش احرار ۴۴ ساله، هنوز دوران سیر و سلوکهای عرفانی را می گذراند. ابوسعید (حک: ۸۵۵-۸۷۲ / ۱۴۵۲-۱۴۶۷) که نوه میرانشاه بود و نیای او در تقابل با شاهرخ در غرب ایران حکومت یافته بود، سمرقند را تختگاه خود قرار داد، اگرچه بعدها با دست یافتن بر هرات، این شهر پایتخت واقعی او شد. سلطان حسین میرزا بایقرا (حک: ۸۷۳-۹۱۱ / ۱۴۶۹-۱۵۰۵)، آخرین حکمران مقتدر از سلسله تیموریان ایران قلمداد می شود که پس از مرگ ابوسعید، هرات را تسخیر کرد و تا هنگام مرگ - به استثنای وقفه ای بسیار کوتاه - در این شهر حکم راند. ۱۷ سال از زندگی احرار با حکومت ابوسعید و ۲۲ سال پایانی آن، با ۲۲ سال آغازین حکومت بایقرا مقارن بود. در این میان باید از فرزندان ابوسعید، از جمله سلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا هم یاد کرد که پس از ابوسعید چندگاهی در برخی شهرهای ماوراءالنهر حکم راندند و احرار با آنان پیوندهایی داشت.

۲- همان، ص ۷۲.

۱- مولانا شیخ، خوارق عادات احرار، ص ۷۵.

نقش آفرینی احرار در فضای سیاسی آن روزگار دوچهره داشت. چهره نخست، دیدگاههای او در باره مقوله سلطنت و قدرت سیاسی است. این دیدگاهها که معمولاً در مجالس صوفیانه و در حلقه مریدان بیان می شد حائز دو جنبه شخصی و اجتماعی بود. به لحاظ شخصی، این دیدگاهها معتقدات احرار و دلایل و مبانی نظری او در همکاری با زمامداران عصر بود و به لحاظ اجتماعی به خاطر راه یافتن به میان مریدان و معتقدان و نهایتاً "مردم"، این دیدگاهها بازتابی اجتماعی می یافت که هم در عمل به مقبولیت و حقانیت زمامداران در میان رعایا یاری می رساند و نتایج سیاسی ویژه خود را داشت که این نوشتار از آن در می گذرد. چهره دوم نقش نقش آفرینی سیاسی احرار، حضور مستقیم او در عرصه سیاست، به همراه یا در تعارض با زمامداران عصر بود که به شیوه ای چشمگیر نیز صورت می گرفت و او را به عنوان پشتوانه معنوی، مشاور عملی و نیروی تعادل بخش میان مردم و حکومتگران معرفی می کرد.

دیدگاههای سیاسی

به لحاظ نظری، احرار، اندیشه سیاسی نظام مند و مدوئی نداشت. دیدگاههای او در حقیقت پسندهای صوفیانه ای است که با برخی معتقدات فقهی و حدیثی رایج میان برخی از علمای اهل سنت همخوانی دارد و با چارچوب آموزه های طریقت نقشبندی که در پی نوعی مردم گرایی و مدعی جمع میان شریعت و طریقت بود، سازگار است و البته هم در میان علما و هم در میان مشایخ عصر مخالفانی نیز دارد. طرح این دیدگاهها به یافتن پاسخی برای این پرسش کمک می کند که دلایل و مبانی نظری احرار برای همکاری با زمامداران عصر چه بوده است؟

احرار، سلطنت را مرتبه ای نزدیک به نبوت دانسته و معتقد است که "بعد از نبوت، هیچ مرتبه ای اشرف از سلطنت نیست". احرار در بیان دلیل سخن خود می نویسند که هیچ طایفه ای مانند سلاطین نمی تواند دین و ملت را یاری و شرعت را تقویت کند^۱. او پادشاهان را مظاهر اقتدار و حکم پروردگار می داند و به همین دلیل معتقد است که پادشاه باید در حکومت مستقل و مقتدر

باشد و شریکی نداشته باشد^۱. او همچنین پادشاهان را "مظاهر اخلاق الهی"^۲ دانسته و آنان را به تازیانه ای تشبیه کرده است که برای تأدیب رعایا فرود آمده اند^۳.

باین حال، خود او معتقد است که حکمرانان اساساً به تعالیم شریعت، امور اخروی و مصالح رعایای توجهند و می گوید: "در خانه پادشاهان خدا و رسول نیست"^۴. با وجود این؛ استدلال می کند که چون اینان در صورت هدایت یافتن، به بهترین وجه توانایی تقویت شریعت را دارند، باید در کنار آنان بود و آنان را به رعایت شریعت و در نظر گرفتن مصالح رعایا واداشت، هرچند خود ناامیدانه به مریدانش می گوید که: "به همگی همت مشغول بودیم که کارخانه سلطنت مضبوط باشد؛ اما کرم کردند و یک روز هم به موجب همت ما نرفتند"^۵.

جان کلام او در سیاست این است: اگر کسی بتواند با تقرب به سلاطین آنان را به رعایت شریعت ترغیب کند و یا از ستم به مسلمانان باز دارد، انجام هر کار دیگری برای او نکوهیده است^۶. به اعتقاد او، اگر مسلمانی با دادن کاسه شراب به دست سلطان ظالم، بتواند او را از منکری بزرگتر باز دارد، باید چنین کند، چرا که "هیچ عملی بهتر از آن نیست که اگر کسی را میسر شود، بر در خانه پادشاهان و حکام ایستد و فقیران و مظلومان را مدد کند"^۷.

البته چنین کاری از نظر احرار دشوار است. شرط آنکه کسی بتواند با تقرب به پادشاهان "سبب راحت خلق" شود و پادشاهان نیز نیت اصلی او را در نیابند و به او اعتماد کنند، تنها "دانستن دقایق علوم" است. او زمانه خود را محل ظهور "امواج فتن و افواج محن" می دانست و باور داشت که در این زمان "تصرف مسلمین و اعانت مضطربین، از سایر مقرّبات از توجه و مراقبه ... اهم و اولی

۱- همان، ص ۲۱۴.

۲- خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار، "رفعات احرار"، نسخه دستنوشته کتابخانه گنج بخش اسلام آباد، ش ۵۸۶۶۶، ص ۴۵.

۳- قاضی سمرقندی، "سلسله العارفین"، ص ۳۱۷. ۴- نیشابوری، "ملفوظات احرار"، ص ۱۹۰.

۵- قاضی سمرقندی، "سلسله العارفین"، ص ۲۲۹. ۶- نک: نیشابوری، "ملفوظات احرار"، ص ۱۴۵ - ۱۴۶.

۷- همان، ص ۱۴۴.

است" ^۱. احرار اساساً در پی شیخی و گستردن سجادۀ ارشاد نبود و می گفت: "مارا کار دیگر فرموده اند" و آن نگاهداشت نفوس مسلمانان از شر ظلمه بود و به همین دلیل تلاش می کرد که نفوس پادشاهان را مسخر کند ^۲. او تصریح می کند که مردم او را وکیل خود می دانند و هر چه آنان بگویند، او به پادشاه خواهد گفت ^۳. این سخنان، توجیه احرار در تقرب به پادشاهان نیست، او در عمل نیز به شیوه ای مؤثر و انکار ناپذیر از مردم جانبداری می کرد. عرض نیاز مردم، در بسیاری از نامه های او به ابوسعید میرزا دیده می شود ^۴. وقتی امیران در صدد تحمیل مالیات بودند تهدید کرد که خط می نویسد و به صحراها می رود ^۵. در جای خود به برخی از تکاپوهای عملی احرار به حمایت از رعایای مسلمان و رفع ظلم از آنان اشاره خواهد شد.

تکاپوهای سیاسی

تیموریان دو تختگاه پرآوازه داشتند: نخست شهر سمرقند که تیمور آن را به عنوان مرکز حکومت خود برگزید و به آن رونق و شکوه بخشید و دیگر هرات که تختگاه پسرش شاهرخ بود و بعدها محل استقرار سلطان حسین میرزا بایقرا شد. همان شکاف سیاسی که میان دو فرزند و جانشین تیمور، یعنی شاهرخ و میرانشاه وجود داشت، در اختلاف میان هرات و سمرقند، یا هراتیان و سمرقندیان بازتاب یافت. ابوسعید که نوه میرانشاه بود و پسران او از "سمرقندیان" بودند و حکمرانان هرات در نقطه مقابل ایشان قرار می گرفتند، هرچند که ابوسعید نیز خود مدتی هرات را تختگاه خود قرار داده بود. احرار پس از فتح سمرقند به دست ابوسعید بدان شهر کوچید و تا پایان عمر در آن شهر بزیست. در آن تقابل سیاسی که از دوران ابوسعید، به ویژه در زمان پسران

۱- قاضی سمرقندی، "سلسله العارفين"، ص ۱۸۶-۱۸۷؛ همچنین نک: نیشابوری، "ملفوظات احرار"، ص ۸۷.

۲- فخرالدین علی، رشحات، ص ۵۳۱.

۳ و ۴- احرار، "رقعات"، ص ۴۵۵-۴۵۶ و ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۲۲، ۲۶، ۲۸ و ۴۲.

۵- نیشابوری، "ملفوظات احرار"، ص ۱۸۴.

او میان آنان و هراتیان، به ویژه سلطان حسین بایقرا وجود داشت، احرار خود را در جبهه سمرقندیان می دانست و جدای از تکاپوهای عملی او در حمایت از سمرقند نشینان، در بعد نظری نیز با هراتیان ناسازگاری نشان می داد. چنانکه پیشتر گفته آمد، او در دوران پنج ساله ماندگاری در هرات روزگار خوشی را نیازموند و این خاطره به طور طبیعی در جهت گیریهای بعدی او تأثیر داشت.

احرار به نقل از شیخ ابواسحاق کلابادی می گفت که مشایخ و اکابر متقدم مریدان را از سه سفر، از جمله سفر خراسان منع کرده اند، همچنین خواجه یعقوب چرخچی به او گفته بود که در هرات، غیر از سه جا، نمی توان چیزی خورد (خانقاه خواجه عبدالله انصاری، مدرسه گیاثیه و خانقاه ملک و به همین دلیل، "اکابر ماوراءالنهر، مریدان خود را از سفر به هرات منع کرده اند، چراکه در آنجا حلال کم است" ^۱. او وقتی در هرات بود "طعام کسی نمی خورد"، به گونه ای که استاد فرخ تبریزی به لطایف الحیل او را واداشت که در خانه وی افطار کند ^۲. در "سلسله العارفین و تذکرة الصدیقین"، حکایاتی از خواجه احرار نقل شده که سراسر طعن و بدگویی به حکام هرات است، و چنان که در چند حکایت از شاهرخ به خاطر رعایت نکردن قوانین شریعت انتقاد شده است ^۳.

حتی زمانی که محمد قاضی سمرقندی با احرار اختلاف یافت و از سمرقند گریخت، به هرات آمد و به محضر نورالدین عبدالرحمان جامی راه یافت ^۴. با همین زمینه ها، روابط احرار و حکام سمرقند بسیار دوستانه و حمایت آمیز بود؛ رابطه ای که هرگز با حکام هرات، حتی زمانی که این حکام وی را بزرگ می داشتند و احترام می نهادند برقرار نشد و او هرگز جانب "ترکان سمرقندی" را فرو ننهاد.

۱- قاضی سمرقندی، 'سلسله العارفین'، ص ۲۰۱ ۲- فخرالدین علی، رشحات، ص ۴۰۱ - ۴۰۲

۳- قاضی سمرقندی، 'سلسله العارفین'، ص ۱۹۵، ۱۹۷ و ۲۲۸.

۴- همان، ص ۴۱۴ - ۴۱۵.

در باره چگونگی پیوستن احرار به ابوسعید در منابع آمده است که "خواجه عبیدالله چوپان" به خواب ابوسعید آمد و در خواب جمعی از اولیاء به وی گفتند که احرار "بسیار قوت دارد و با او ستیزه و عناد کردن نمی توان". احرار خود این سخن را تأیید کرد و گفت: "صد هزار کس با بافنده خواجه عبدالخالق نتوانند معارضه کرد"^۱. گفته می شود که ابوسعید در تاشکند به دیدار خواجه احرار رفت^۲ و احرار در لشگرکشی او به سمرقند که برای رویارویی با یکی از شاهزادگان تیموری حاکم بر آن شهر صورت گرفت بدو یاری رساند و پس از فتح سمرقند، ابوسعید خواجه را به دربار خود آورد^۳. از این زمان نفوذ این صوفی پرآوازه بر ابوسعید تیموری آغاز شد.

نظامی با خزری می نویسد که "هیچ کس از فرماندهان جهان، خواجه را چنان منقاد نبوده که سلطان سعید". عبارات مولانا شیخ در "خوارق عادات احرار" نشان می دهد که ابوسعید، حتی پیشرفتهای نظامی خود را در فتح ولایات به شیخ گزارش می داد و از او کسب تکلیف می کرد و احرار نیز در پاسخ رهنمودهایی مقتدرانه می داد^۴. او حتی به ابوسعید نهیب می زد که "دشمن خود را چرا این مقدار عزیز می دارید او را ذلیل و بی حرمت و اعتبار کنید و بی قدر دارید"^۵.

احرار در عرصه های سیاسی و نظامی متعددی ابوسعید را یاری کرد. در هجوم ابوالقاسم بابر، نواده شاهرخ که در این زمان در هرات حکومت داشت، احرار مردم را به دفاع از شهر برانگیخت و مردم به احرار قول دادند که اگر محاصره یک سال هم به درازا بکشد مقاومت کنند^۶. در

۱- نیشابوری، "ملفوظات احرار"، ص ۱۵۲.

2- Algar, "Ahrar", P.57.; Rogers, "Ahrar", P.668.

۳- قاضی سمرقندی، "سلسله العارفین"، ص ۴۲۵

۴- عبدالواسع نظامی باخزری، مقامات جامی، به کوشش نجیب مایل هروی، (تهران، نشرنی، ۱۳۷۱ خ)، ص ۱۹۷؛ برای نمونه های دیگری از ارادت ابوسعید به احرار نک: همان، ص ۱۴۲ - ۱۹۱ و خواندید، حبیب السیر، ج ۴، ص ۱۰۹.

۵- مولانا شیخ، "خوارق عادات احرار"، ص ۱۶.

۶- عبدالرزاق سمرقندی، مطلع السعدین و مجمع البحرين، به کوشش محمد شفیع (لاهور، ۱۲۶۸ ق)، ج ۲ (۲)، ص

۱۴۵۸/۸۶۲ احرار میان مردم سمرقند و ابوسعید پایمردی کرد و هم سمرقند را که در آستانه شورش قرار داشت به او بازگرداند و هم مردم را از رفتار انتقامجویانه او در امان نگاهداشت. همچنین در ۱۴۶۴/۸۶۴، احرار پایمردی دیگری کرد. این بار، وقتی تلاشهای گوناگون ابوسعید برای مطیع کردن امیر نور سعید که در نواحی سمرقند و بخارا شورش کرده بود، ثمری نبخشید، احرار با نور سعید دیدار کرد و غائله را پایان بخشید.^۱

نمونه های اینگونه یاری های احرار به ابوسعید فراوان است و اشاره به تمامی آنها در حوصله این نوشتار نیست، تنها باید اشاره کرد که آخرین رایزنی سیاسی ابوسعید با احرار بدفرجام بود. احرار با او در باره عزیمت به عراق و رویارویی با حسن بیگ آق قویونلو (حک: ۸۷۱-۸۸۳/۱۴۶۶-۱۴۷۸) رایزنی کرد و احرار نیز با این عزم موافق بود و ابوسعید را به این اردوکشی بی بازگشت فرستاد.^۲

به خواهش احرار، بسیاری از مالیاتهای مردم توسط ابوسعید بخشوده شد. ابوسعید در ۱۴۵۶/۸۶۱ هرات را فتح کرده و د ر آن استقرار یافته بود. چهار سال بعد احرار در همین شهر با ابوسعید دیدار کرد و از او خواست که تمغای بخارا را که مبلغی سنگین بود ببخشد. ابوسعید افزون بر بخشش این مبلغ، تمغای بخارا را برانداخت و متعهد شد که "تمغاء تمام ممالک محروسه را با جمیع منکرات و مناهی براندازد"^۳.

احرار اخراجات دیوانی را ابداع ابوسعید می دانست و می گفت: "به خلاف شریعت تحمیل مکنید تا به هیچ کس ظلم واقع نشود"^۴. قاضی سمرقندی در حکایتی از بخشیده شدن تمامی تمغا توسط ابوسعید به خاطر احرار سخن می راند، ولی زمان و منطقه شمول آن را مشخص نمی کند.^۵

۱- اسفزاری، روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۴۸-۲۴۹. ۲- فخرالدین علی، رشحات، ص ۵۴۵-۵۴۷.

۳- اسفزاری، روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۴۹-۲۵۰ با سمرقندی، مطلع السعدین؛ ج ۲ (۳)، ص ۱۳۳۳-۱۳۳۴.

۴- نیشابوری، ملفوظات احرار، ص ۲۹۰.

۵- قاضی سمرقندی، نسلسة العارفین، ص ۱۸۹؛ برای روایت دیگر این ماجرا نک: نیشابوری، ملفوظات احرار، ص

همچنین وقتی در ۱۴۷۵/۸۸۰-۱۴۷۶، ده یازده بر رعایا تحمیل شده بود و ظاهراً "احرار از این تحمیل مستثنی بود، به ابوسعید نامه نوشت که بهتر است این امتیاز برای همه باشد: "اگر بر مسلمانان ترحم فرمایند، ما نیز در قطار ایشان باشیم؛ اگر مسلمانان را محنتی باشد، باری، از ایشان جدا نباشیم"^۱.

البته رفتار احرا با سمرقندیان همیشه محترمانه و آرام نبود. یک بار از فرزند ابوسعید، سلطان احمد میرزا خواست که تمغای سمرقند بخشیده شود و مورد قبول قرار گرفت؛ بعدها وقتی اندیشه بازگرداندن تمغا به دل او راه یافت و این خبر به مجلس احرار رسید، به مریدان گفت: "حضرت خواجه بهاءالدین - قدس الله تعالی سرّه - مدتی جلادی می کرده اند، ما نیز از شاگردان ایشانیم؛ ببینیم تا که را صرفه خواهد کرد". وقتی سلطان احمد میرزا این سخن را شنید ترسید و "آن داعیه از خاطر دور کرد"^۲.

رابطه احرار با حکام هرات، هرگز مانند رابطه او با سمرقندیان نبود. او در شمار محدود فرهنگ مردان سده نهم/ پانزدهم است که سلطان حسین بایقرا را ستمگر دانسته است^۳. قاضی سمرقندی و نظامی با خرسی دو روایت متفاوت از یک ماجرا را ارائه می دهند. باخرزی می نویسد که در ۱۴۷۲/۸۷۸-۱۴۷۳ احرار فرزندان ابوسعید را برانگیخت تا به خراسان بتازند و خراسانیان:

"از حضرت خواجه ناصرالدین عبیدالله در مقام اظهار شکایت می بودند که به نهضت سپاه گران بیکران که مستلزم قتل و غارت طوایف مسلمانان است رضا داده و رقعہ ای در تحریک سلسله اتفاق و موافقت پیش جماعت برادران فرستاده است"^۴

قاضی سمرقندی می نویسد که احرار به سلطان احمد میرزا می گفت که اگر چه سلطان حسین ظالم است، "نباید بدو تاخت"، چرا که او مُلک را ضبط کرده است و "هریک از ملازمان این مردم

۲- فخرالدین علی، رشحات، ص ۵۳۹-۵۴۰.

۱- همان، ص ۲۵۴.

۴- نظامی باخرزی، مقامات جامی، ص ۱۹۶-۱۹۷.

۳- قاضی سمرقندی، 'سلسله العارفین'، ص ۱۴۵.

به سر خود ظالمند، ظلم که بسیار شد ولایت خراب می شود^۱. جامی به عنوان یکی از صوفیان برجسته هرات و یکی از مریدان خواجه عبیدالله احرار، معتقد بود که فرزندان ابوسعید "به اصرار و الحاح" رقعہ از احرار گرفته اند و او خود بدین کار راضی نبوده است^۲.

از نامه های سلطان حسین بایقرا به خواجه احرار روشن است که او احرار را واسطه حلّ و عقد تمامی امور سمرقند می دانسته و حتی در برخی نامه ها در خواستهایی را با احرار مطرح کرده است^۳. در این نامه ها دیده می شود که حتی اگر حسین بایقرا از یکی از حکام سمرقند درخواستی دارد، افزون بر نوشتن نامه برای آن حاکم، نامه ای هم به احرار می نویسد و از وی می خواهد که نزد حاکم یاد شده، برای پذیرش و انجام درخواستش پامردی کند. سلطان حسین بایقرا در نامه ای تصریح می کند که سه بار با احرار دیدار کرده و در این دیدارها در چارچوب شریعت با وی سخن گفته است^۴. در نامه ای دیگر به احرار می نویسد: "مخفی و محجوب نیست که از سابق الزمان الی هذالآن اوامر و نواهی آن حضرت را حسب المقدور و الاستطاعه، به قدم اذعان و اطاعت تلقی نموده است"^۵. این نامه ها نقش اصلی و برجسته احرار را در اوضاع سیاسی و اجتماعی سمرقند آشکار می سازد.

سلطان حسین بایقرا احرار را شیخ طریقت نقشبندی می دانست و در کارهای مربوط به آن فرقه با او رایزنی می کرد، چنان که یک بار در نامه ای از او برای تعمیر بقعه و مزار خواجه ابونصر پارسا، که از مشایخ طریقت نقشبندی بود اجازه خواست^۶.

سلطان حسین بایقرا از احرار می خواهد که فرزندان ابوسعید را به اطاعت فرا خواند و میان او

۱- قاضی سمرقندی، "سلسله العارفين"، ص ۱۴۵

۲- نظامی باختری، مقامات جامی، ص ۱۹۷

۳- نک: معین الدین زمچی اسفزاری، "ترسل"، نسخه دستنوشته کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۱۳۷۱۸، ص ۱۷۹-۱۸۱؛ ۲۱۹-۲۲۲ و ۲۴۱-۲۴۷.

۴- عبدالحسین نوایی، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل (تهران، ۱۳۴۱ خ)، ص ۳۹۳

۵- حسین هروی، "جوامع الانشاء"، نسخه دستنوشته فارسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۲۲۶، ج ۱، ص ۵۴.

۶- زمچی اسفزاری، "ترسل"، ص ۱۷۷-۱۷۹.

و ایشان قرار گیرد، از آن روکه او نیز "در اندفاع مخالفان و ارتفاع تعرض ایشان قیام می نماید"^۱. از اسناد ارائه شده در "جوامع الانشاء" و دیگر مآخذ بر می آید که سفیرانی میان سلطان حسین بایقرا و خواجه احرار رد و بدل می شده است؛ به عنوان نمونه، زمانی ابابکر میرزا برای تجدید رابطه و ترمیم دوستی میان سلطان حسین و سلطان احمد میرزا، از سوی احرار به هرات فرستاده شد^۲.

احرار با آگاهی کاملی که از طریق خلفای خود از اوضاع سیاسی منطقه به دست می آورد، آگاهیهای را در اختیار حسین بایقرا می گذاشت. این خبررسانی، گاهی جنبه ای تهدید آمیز داشت مانند زمانی که "رسولان احرار" خبر یورش حسن بیگ آق قوینلو را به دربار سلطان حسین بایقرا رساندند و سلطان به او اطمینان داد که چنین خبری صحت ندارد و آنان به کمک هم در صدد تسخیر بلخند^۳. گاهی نیز این خبررسانی، انتقال آگاهی دقیقی بوده است، مانند خبر شورش سلطان مراد که از طرف "ملازمان و متسبان" احرار به سلطان حسین بایقرا رسید و او تنها پس از دریافت چند گزارش دیگر، وقوع شورش را پذیرفت^۴.

در این زمان هم، مانند دوران ابوسعید، یکی دیگر از تلاشهای احرار، بازداشتن سلطان از ستم به مسلمانان بود، ولی او نمی توانست چون روزگار پیشین به صورت مستقیم عمل کند. در این زمینه، عبدالرحمان جامی و امیر علیشیر نوایی، واسطه نفوذ و رسوخ دیدگاههای احرار در دربار سلطان حسین بایقرا بودند. میان خواجه عبیدالله احرار و جامی روابط حسنه ای برقرار بود. در حقیقت، احرار، جامی را حلقه اتصال خود با حکومت هرات می دانست^۵ و درخواستهایش را با واسطه قرار دادن جامی مطرح می کرد^۶؛ جامی بارها به سمرقند رفته و به خدمت خواجه عبیدالله

۱- هروی، 'جوامع الانشاء'، ج ۱، ص ۵۴ ر. ۲- همان، ج ۱، ص ۵۸ ر و ۵۸ پ.

۳- زمچی اسفزاری، 'ترسل'، ص ۱۸۱-۱۸۴. ۴- نوایی، اسناد و مکاتبات، ص ۳۹۱.

5- V.Barthold, Four Studies on the history of Central Asia, translated by V. Minorsky, Vol.3,P.34.

۶- برای نمونه نک: زمچی اسفزاری، روضات الجنات، ج ۲، ص ۲۲۶.

رسیده بود. احرار در نامه ای از او خواست که نزد علیشیر رود و به او بگوید که: "هیچ دغدغه و فکری نکنند در رسانیدن آنچه می باید رسانید؛ پیش حضور سلطنت شعاری چه باید رسانیدن؟ آنچه خیر مسلمین است"^۱. جامی این نصیحت احرار را بدین گونه به علیشیر نوایی انتقال می دهد:

"قرب سلطان صاحب قدرت و مجال قبول سخن در آن حضرت نعمتی بزرگ است و شکر آن نعمت صرف انفاس و اوقات است به مصالح مسلمانان و دفع مفاسد ظالمان و عوانان؛ و اگر ناگاه از ممر این شغل، - عیاذ بالله - طبع لطیف را گرانی حاصل آید و خاطر شریف را پریشانی روی نماید، تحمل آن گرانی را در کفه حسنات وزنی عظیم خواهد بود و مصابرت بر آن پریشانی را در جمعیت اسباب سعادت دخیلی تمام"^۲.

در جای دیگر، احرار آرزو می کنند که یک بار بتواند با علیشیر نوایی دیدار کند و به او توصیه می کند که: "التماس آنکه برای آن که مسلمین را مددی کنند، خاطر شریف در بار ملازمت دارند." او به علیشیر می نویسد که اگر گاهی از این ملازمت ملالی به خاطر او می رسد، باید صبر کند، چرا که "غم مسلمین خوردن، درین وقت که کسی را غم ایشان نیست، بهترین اعمال می نماید"^۳.

به رغم جانبداریهای آشکار احرار از سمرقندیان، روابط میان سلطان حسین بایقرا با آن صوفی بزرگ هیچگاه تیره و گسیخته نشد. او در اواخر عمر، زمانی که به بیماری مبتلا شده بود، رسولی به هرات فرستاد و از علیشیر خواست که طبیعی برای او به سمرقند اعزام کند. سلطان حسین بایقرا نیز نظام الدین عبدالحی طبیب را که در دارالشفای علیشیر کار می کرد به بالین احرار فرستاد و این پزشک احرار را درمان کرد و حال او رو به بهبودی گذاشت؛ ظاهراً به همین دلیل، کار

۱- عبدالرحمان جامی، نامه ها، به کوشش عصام الدین اورون بایف و اسرار رحمانوف (دوشنبه، ۱۹۸۹ م). ص ۳۲ و

۲- همان، ص ۶۰-۶۵.

۳۱۹-۳۲۰.

۳- همان، ص ۳۲۰.

عبدالحی روتق یافت و او پزشک مخصوص سلطان حسین بایقرا شد^۱.

سرانجام وقتی در پایان ربیع الاول ۸۹۵/ ژانویه - فوریه ۱۴۹۰، خواجه عبیدالله احرار پس از ۱۲ روز بیماری، در سن ۸۹ سالگی درگذشت، سلطان حسین بایقرا به تعزیت و در بزرگداشت او، نامه ای برای سلطان احمد میرزا فرستاد و به اولاد و احفاد او تسلیت گفت. این صوفی پرآوازه و متفقد، که تصوف سده نهم / پانزدهم، زیر نفوذ نام او بود، در خانقاهی در سمرقند در حومه کفشییر به خاک سپرده شد و این خانقاه، تا سده ۱۷/۱۱ که مدرسه ای به جای آن ساخته شد، برقرار بود.

نتیجه سخن

تصوف در سده نهم / پانزدهم و در آستانه سده دهم / شانزدهم، دستخوش تحوّل عظیم بود. این تحول که در فرقه های غرب ایران بسیار محسوس تر بود، در شرق ایران، در خراسان و ماوراءالنهر نیز جریان داشت و مسیر اصلی آن حرکت تصوف به سوی قدرت سیاسی بود. خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار، صوفی و فرهنگ مرد نامدار این قرن، توفیق یافت که بر زمامداران روزگار خود تأثیری ژرف نهاد. او از قدرت معنوی، نفوذ اجتماعی، نفوذ اقتصادی و اهمیت سیاسی خود، به بهترین صورت، برای مهار کردن قدرت سیاستمداران بهره گرفت، با سیاست در آمیخت و به کشاکشهای سیاسی گام نهاد و از مجموعه توان خود، نه چون راهبران طریقتهای صوفی غرب ایران برای کسب قدرت سیاسی، که برای حفظ مسلمین از ستم و تعدی زمامداران استفاده کرد. بدون تردید، بدون شناخت خواجه عبیدالله احرار، نمی توان به درستی ابعاد گوناگون پیوند سیاست و فرهنگ در سده نهم/پانزدهم را باز شناخت و آن را به درستی تحلیل و بررسی کرد.

۱- خواندمیر، خاتمه خلاصه الاخبار، ص ۲۳۴، به ضمیمه مآثر الملوک، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، مؤسسه

منابع:

- ۱- احرار، ناصرالدین عبیدالله، "رقعات احرار"، نسخه دستنویسته کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد، شماره ۵۸۶۶.
- ۲- -----، "فقرات"، نسخه دستنویسته موزه ملی پاکستان، کراچی، شماره (N.M. ۱۹۷۴-۱۰۸).
- ۳- بطروشفسکی، ایلیا پاولویچ، اسلام در ایران (از هجرت تا پایان قرن نهم هجری)، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام. ۱۳۶۳ خورشیدی.
- ۴- جامی، نورالدین عبدالرحمان، نفحات الانس من حضرات القدس، به کوشش محمود عابدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰ خورشیدی.
- ۵- -----، نامه ها، به کوشش عصام الدین اورون بایف و اسرار رحمانوف، دوشنبه، ۱۹۸۹ میلادی.
- ۶- خواندمیر، غیاث الدین، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تهران، خیام، ۱۳۶۲ خورشیدی.
- ۷- -----، آثار الملوک، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، بی تا.
- ۸- دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، به کوشش محمد عباسی، تهران، کتابخانه بارانسی، ۱۳۳۷ خورشیدی.
- ۹- ریاحی، محمد امین، "حساب سود و زیان در ادب فارسی"، نامه شهیدی، به کوشش علی اصغر محمد خانی، تهران، ۱۳۴۷ خورشیدی، ص ۳۳۴-۳۴۴.
- ۱۰- زرین کوب، عبدالحسین، دنباله جستجو در تصوف ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹ خورشیدی.
- ۱۱- زمجی اسفزاری، معین الدین، "ترسل"، نسخه دستنویسته کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۷۱۸.

- ۱۲- -----، **روضات الجنات فی تاریخ مدینه الہرات**، به کوشش محمد کاظم امام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ خورشیدی، ۲ جلد.
- ۱۳- "سرگذشت شاگردان خواجه احرار"، نسخه دستنوشته کتابخانه بنیاد خاورشناسی فرهنگستان علوم، تاشکند، بخش ششم از مجموعه شماره ۶۲۳۹.
- ۱۴- سمرقندی، عبدالرزاق، **مطلع السعدین و مجمع البحرین**، به کوشش محمد شفیع، لاهور، ۱۳۶۸ قمری.
- ۱۵- صدر جهان، عمادالدین محمود گاوآن، **ریاض الانشاء**، به کوشش شیخ چاند بن حسین و دکتر غلام یزدانی، حیدر آباد دکن، دارالطبع سرکار عالی، ۱۹۴۸ میلادی.
- ۱۶- فصیح خوافی، **مجمعل فصیحی**، به کوشش محمود فرخ، مشهد، ۱۳۳۹ خورشیدی.
- ۱۷- قاضی سمرقندی، محمد، "سلسله العارفین و تذکره الصدیقین"، نسخه دستنوشته کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد، شماره ۵۹۵۱.
- ۱۸- کاشفی، فخرالدین علی بن حسین، **رشحات عین الحیات**، به کوشش دکتر علی اصغر معینیان، تهران، بنیاد نیکوکاری نوریانی، ۱۳۵۶ خورشیدی.
- ۱۹- کرکی، ملا محمد امین، "ملفوظات خواجه عبیدالله احرار"، نسخه دستنوشته کتابخانه محمد شفیع لاهوری، شماره ۳۱۷/۱۵.
- ۲۰- کشمی، محمد هاشم، "نسمات القدس من حدائق الانس"، نسخه دستنوشته کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد، شماره ۱۰۴۷۰.
- ۲۱- لاهوری، غلام سرور، **خزینة الاصفیا، کانپور، نول کشور**، بی تا.
- ۲۲- محمد بن منور، **اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید**، به انضمام رساله حورائیه، تهران، ۱۳۱۳ خورشیدی.
- ۲۳- مولانا شیخ، "خوارق عادات احرار" نسخه دستنوشته کتابخانه خدابخش، پتہ ہند، شماره ۲۴۸۰.
- ۲۴- نظامی باخرزی، عبدالواسع، **مقامات جامی**، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران،

نشرنی، ۱۳۷۱ خ.

۲۵- نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تهران، فروغی، ۱۳۶۳ خورشیدی.

۲۶- نوایی، عبدالحسین، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل، تهران، بی نا، ۱۳۴۱ خورشیدی.

۲۷- نوشاهی، عارف، "احرار"، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد ۶، تهران، ۱۳۷۳ خورشیدی ص ۶۵۱-۶۵۴.

۲۸- -----، "رساله والديه"، تحقیقات اسلامی، تهران، ش ۲۰۱، سال ۹ (۱۳۷۳ خورشیدی)، ص ۶۵-۷۷.

۲۹- نیشابوری، عبدالاول، "ملفوظات خواجه عبیدالله احرار، رساله دکتری دکتر عارف نوشاهی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ خورشیدی.

۳۰- هروی، حسین، "جوامع الانشاء"، نسخه دستنوشته کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران شماره ۲۲۶، ۳ جلد.

31- Algar, H., "Ahrar", *Encyclopaedia of Islam* Second edition, Supplement, Fasc.1-2-Leiden, 1980. p 50-52.

32- Barthold, V., *Four Studies on the history of central Asia*, translated by V.Minorsky, Vol. III.

33- Rogers, J. M . , " Ahrar ", *Encyclopedia of Iranica*, Vol.1, Fasc. 1, London, n.d.,P. 667-670 .

34- ЧЕХОВИЧ , О . , А . , *САМАРКАНАДСКЕ АОК- УМЕНТЫ XV-XVI ВВ .*, Москва , 1974.